

کمون پاریس و روسیه ی شوروی

دوره ی کوتاه نخستین انقلاب زحمت کشان برای طبقه ی
زحمت کش به پیروزی دشمن انجامید. این دوره هفتاد و دو روز- از
۱۸ مارس تا ۲۸ مه- طول کشید.

لاورف، «کمون ۱۸ مارس ۱۸۷۱ پاریس»^۱

نارسی حزب های جامعه گرا در کمون

کمون ۱۸۷۱ پاریس اولین تلاش، هر چند ضعیف، تاریخی طبقه ی کارگر
برای تحمیل کردن برتری خود بود. ما یادبود کمون را گرامی می داریم، با
وجود سرشت فوق العاده محدود تجربه های آن، و نارسی شرکت کنندگان در
آن، و درهمی برنامه اش، و نبودن یگانه گی در رهبرانش، و قطعی نبودن
نقشه های آنان، و هراس نومیدانه ی هیأت های اجرایی آن، و شکست
وحشت ناک شومی که همه ی آن عوامل در تسریع آن اثر داشتند. به گفته ی
لاورف ما در کمون «نخستین سپیده دم جمهوری کارگری را، هرچند رنگ
باخته» گرامی می داریم. با کائوتسکی موضوع به کلی فرق می کند. وی که
بخش قابل ملاحظه ای از کتاب خود را به تبیین خام مغرضانه ای بین کمون و

^۱ - The Paris Commune of March ۱۸, ۱۸۷۱

قدرت شوروی اختصاص داده است مزایای عمده ی کمون را در سیمانی از آن می بیند که ما آن را مایه ی بدفرجامی و عیب کمون می دانیم.

کائوتسکی با تحمل رنج ثابت می کند که کمون ۱۸۷۱ پاریس به طور «تصنعی» آماده نشد بلکه به ناگهان سربر آورد و انقلابیون را غافل گیر کرد. حال آن که انقلاب اکتبر دقیقاً به وسیله ی حزب ما آماده شده بود. بی تردید چنین است. چون جرأت نکرده است که همه ی اندیشه های سخت مرتجعانه ی خود را به زبان بیاورد راست و پوست کنده نمی گوید که آیا انقلابیان ۱۸۷۱ پاریس برای این که شورش طبقه ی زحمت کش را پیش بینی نکرده بودند و برای این که آن چه را اجتناب ناپذیر بود از پیش ندیده بودند تا هشیارانه به استقبال آن روند در خور ستایش هستند یا نه. با این همه، تصویری که کائوتسکی رسم کرده به صورتی ساخته شده است که در خواننده درست این تصویر را برمی انگیزد. کمونیان پاریس به ناگهان دچار بدببیری شدند (آن باواریائی مسکین، فولمار^۲، یک بار اظهار تأسف کرده بود که کمونیان چرا به جای این که قدرت را به دست بگیرند به بستر نرفته بودند) و از این روی باید بر آنان دل سوخت. بلشویک ها آگاهانه به استقبال شوربختی (کسب قدرت) رفتند پس در این دنیا شایسته ی بخشایشی و در سرای دیگر درخور آمرزشی نیستند. چنین بیانی بر اثر ناسازگاری درونی خود آن باور کردنی نیست. با وجود این، این گفته به صورتی تردید ناپذیر از وضع «مستقل هانی»^۳ کائوتسکی مآب بر می آید که سر را در لاک خود فرو بردند تا چیزی را نبینند و پیش بینی نکنند؛ و اگر به پیش می روند به سبب اردنگی است که علی الحساب به قفایشان خورده است.

Vollmar -^۲Independents -^۳

کائوتسکی می نویسد: «خوار ساختن پاریس، حکومت مختار ندادن به آن، محروم ساختنش از عنوان پایتخت، خلع سلاح آن برای آن که بعد با اطمینان خاطر بیشتری به کودتای سلطنت گرایانه دست زده شود؛ این ها مهم ترین رسالت های مجلس ملی، و رئیس نیروی اجرائی که آن مجلس انتخاب کرده بود، یعنی تی یر، شمرده می شد؛ و اختلافی که به طغیان پاریس کشانیده شد از این جا برخاست.

«واضح است که سرشت کودتای بلشویک ها چقدر با آن چه گفتیم متفاوت بود، بلشویک هانی که قدرت خود را از اشتیاق به صلح بیرون می کشیدند؛ و طبقه ی دهقان پشتیبان آنان بود، و مخالفانشان در مجمع ملی شاه پرست نبودند بلکه انقلابیون اجتماعی و منشویک های سوسیال دمکرات بودند.

«بلشویک ها با کودتای حساب شده، که با یک حزب تمام دستگاه دولت را در اختیار آنان گذاشت به قدرت رسیدند- و در دم نیرومندترین و بی رحمانه ترین روش ها را برای حذف مخالفان خود، از جمله مخالفان زحمت کش خود، به کار بردند.

«از سوی دیگر هیچ کس بیشتر از خود انقلابیون از شورش کمون متعجب نشد و برای تعداد شایان توجهی از آنان درگیری در بالاترین درجه ی نامطلوب بود.»

برای آن که بهتر متوجه معنی واقعی آن چه کائوتسکی در این جا درباره ی کمونیان نوشته است بشویم چند قرینه می آوریم:

لاورف، در همان کتاب بسیار آموزنده درباره ی کمون می نویسد: «اول مارس ۱۸۷۱، شش ماه پس از سقوط امپراتوری و چند روزی پیش از انفجار

کمون، کسانی که بین الملل پاریس را رهبری می کردند هنوز برنامه ی سیاسی مشخصی نداشتند.»

و هم او می نویسد « بعد از ۱۸ مارس پاریس در دست طبقه ی کارگر بود، اما رهبران آن که در زیر فشار قدرت غیر منتظر خود خرد شده بودند دست به اقداماتی ترین اقدام ها نزدند.»

لیساگاری، عضو کمون و تاریخ نویس آن می نویسد: «یک عضو کمیته ی مرکزی گارد ملی گفت «نقشی که برعهده ی شماست آن قدر بزرگ است که از عهده ی ایفای آن بر نمی آید. تنها هدف شما این است که شانه از زیر بار مسئولیت خالی کنید»، و در این گفته حقیقت بسیاری نهفته بود. اما به هنگام عمل نبودن سازمان مقدماتی و آمادگی برای کار غالباً دلیلی است که نقش ها به مردانی واگذار شود که از عهده ی آن ها برنمایند.»

از آن چه گفته شد می توان دریافت (و از این پس باز واضح تر خواهد شد) که توضیحی برای نبودن مبارزه ی مستقیم برای کسب قدرت از طرف سوسیالیست ها یا جامعه گرایان پاریس بی شکلی نظری و بی یآوری سیاسی آنان بوده و به هیچ روی ملاحظات تاکتیکی دیگری در کار نبوده است.

ما تردیدی نداریم که به طور عمده بیاتگر صداقت خود کانونتسکی به سنت های کمون، تعجب فوق العاده ای است که وی با آن از انقلاب آلمان استقبال می کند: «درگیری در بالا ترین درجه نامطلوب.» تردید داریم که نسل های بعد این گفته را به حساب آبرو و اعتبار او بگذارند. در حقیقت باید تمثیل تاریخی او را ترکیبی از اشتباه کاری و فروگذاری و القاهای فریب کارانه توصیف کنیم.

نیت هانی را که تی یر درباره ی پاریس داشت میلیوکف، که آشکارا از طرف تسرتلی و چرنف پشتیبانی می شد، درباره ی پتروگراد در مخیله می پرورد. همه ی آنان، از کرنلیف^۴ تا پترسرف^۵ روز به روز تأیید می کردند که پتروگراد نسبت به کشور بیگانه شده است هیچ چیز با آن وجه مشترک ندارد، کاملاً به فساد کشیده شده و می کوشد که اراده ی خود را بر جامعه تحمیل کند، درهم کوبیدن و خوارکردن پتروگراد اولین وظیفه ی میلیوکف و دستیارانش بود. و این کار در برهه ای از زمان صورت گرفت که پتروگراد مرکز راستین انقلاب بود، انقلابی که هنوز نتوانسته بود وضع خود را در بقیه ی کشور استوار سازد. روژیانکو^۶ رئیس پیشین دوما، آشکارا پیشنهاد می کرد که پتروگراد برای منظورهای تربیتی تقدم آلمان ها شود، همان طور که ریگا^۷ شده بود. روژیانکو چیزی را بر زبان می آورد که میلیوکف می کوشید اجرا کند و کرنسکی^۸ با همه ی خط مشی خود به آن یاری داد.

^۴ - کرنلیف، لاورگیورگیه ویچ Lavr Georgievich Kornilov (۱۸۷۰-۱۹۱۸)، ژنرال روسی دوره ی حکومت تزاری و بعد دوره ی انقلاب. وقتی که فرمانده کل قوای حکومت موقت بود در صدد کودتا برآمد.

^۵ - پترسرف A. I. Potressov ۱۸۶۹ تا ۱۹۳۴؛ میلیوکف P. N. Miliukov ۱۸۵۹ تا ۱۹۴۳؛ تسرتلی G. I. Tseretelli ۱۸۸۲ تا ۱۹۵۹؛ چرنف V.M.Chernov ۱۸۷۶ تا ۱۹۵۲؛ کرنلیف L.G.Kornilov ۱۸۷۰ تا ۱۹۱۸؛ پترسرف منشویک جناح راست بود؛ میلیوکف رهبر کادت ها بود؛ تسرتلی رهبر منشویک ها و چرنف رهبر انقلابیون جامعه گرا، همه در دولت کرنسکی Kerensky وزیر بودند؛ ژنرال کرنلیف در اوت ۱۹۱۷ در صدد کودتایی برآمد ولی ناکام شد. (ن)

^۶ - روژیانکو، میخائیل Mikhail Rodzianko (۱۸۵۹-۱۹۲۴)، مورخ و سیاستمدار روس، عضو دوما ی دوم و سوم، رئیس دوما از ۱۹۱۱ تا ۱۹۱۶. مؤلف «سقوط امپراتوری تزارها».

^۷ - Riga

^۸ - کرنسکی، الکساندر فنودوروویچ Alexandre Feodorovich Kerenski (۱۸۸۱-۱۹۷۰)، سیاست مدار روس. وزیر جنگ. رئیس حکومت موقت اوت ۱۹۱۷. به دست بلشویک ها سرنگون شد.

میلیوکف، مانند تی یر، آرزو داشت که کارگران را خلع سلاح کند. از این بالاتر از برکت وجود کرنسکی و چرنف^۹ و تسرتلی کارگران پتروگراد تا حد زیادی در ژوئیه ی ۱۹۱۷ خلع سلاح شدند. بعد وقتی که کرنلیف در مارس به عزم تصرف پتروگراد به سوی آن شهر پیش می رفت تعدادی از کارگران دوباره مسلح گردیدند و این تجدید تسلیح عنصر مهمی در تهیه ی قیام اکتبر شمرده می شود. بدین ترتیب درست در همان نکاتی که کائوتسکی انقلاب اکتبر را با شورش مارس پاریس مابین می داند این دو، تا حد زیاد، برهم منطبق اند.

اما اختلاف در کجاست؟ نخست در این نقشه های جنایت کارانه ی تی یر کامیاب شدند: پاریس به دست او خفه شد و هزاران کارگر نابود گردیدند. از این طرف میلیوکف به تمام معنی ناکام شد: پتروگراد دژ نفوذناپذیر کارگران باقی ماند و رهبر طبقه ی متوسط به اوکراین رفت تا تقاضا کند که سپاهیان قیصر روسیه را اشغال کنند. ما تا حد زیادی مسئول این اختلاف هستیم و آماده ایم که بار مسئولیت را بر دوش بگیریم. اختلاف مهم دیگری هم در کار است که بارها در جریان رویدادها گفته شده است: در حالی که کمونیان به طور عمده ملاحظات میهن پرستانه داشتند ما، بی اعتنا، از دیدگاه انقلاب بین المللی می نگریستیم. شکست کمون به فروریخته گی کامل بین الملل اول انجامید؛ پیروزی نیروی شوراهای بین الملل سوم را آفرید. اما مارکس در شب پیش از قیام- به کمونیان اندرز داد که قیام نکنند، ولی سازمانی بیافرینند! نظر کائوتسکی، از استناد به این گواه برای اثبات این که مارکس حدت وضع در

^۹- چرنف، ویکتور میخائیلوویچ Viktor Mikhailovich Chernov (۱۸۷۶-۱۹۵۲)، روزنامه نویس روس، مؤسس روزنامه «روسیه انقلابی». در ۱۸۹۳ به نهضت انقلابی پیوست. در ۱۹۱۹ در صف روس های سفید با بلشویک ها جنگید.

پاریس را به نحوی ناکامل سنجیده بود، قابل درک است. اما کائوتسکی می خواهد از اندرز مارکس برای محکوم کردن قیام به طور کلی بهره برداری کند. وی مانند همه ی سردم داران سوسیال دموکراسی آلمان سازمان را نخستین و برجسته ترین روش برای عقب انداختن عمل انقلابی می بیند.

اما اگر بحث خود را به سازمان، به عنوان سازمان، محدود سازیم نباید فراموش کنیم که مقدم بر انقلاب اکتبر، نه ماه حکومت کرنسکی بر سر کار بود که در زمان آن حزب ما هم خود را تنها مصروف بلوا انگیزی نکرد، بلکه به سازمان دادن پرداخت و توفیق هائی هم یافت. انقلاب اکتبر وقتی صورت گرفت که اکثریت خردکننده ای در شوراهای کارگران و سربازان پتروگراد و مسکو و همه ی مرکزهای صنعتی کشور به دست آورده بودیم و شوراهای ما رهبری سازمان های قدرتمندی تبدیل کرده بودیم که به وسیله ی حزب ما رهبری می شد. بالاخره کمون قهرمان پاریس را پشت سر خود داشتیم که از آن این نتیجه را گرفته بودیم که انقلابیون باید رویدادها را پیش بینی کنند و خود را برای آن ها آماده سازند. برای این کار هم در خور سرزنش هستیم!

کائوتسکی مقایسه ی موقعیت بین کمون و روسیه شوروی را برای آن انجام می دهد که یک دیکتاتوری زنده و پیروزمند طبقه ی زحمت کش را در راه مصالح دیکتاتوری که در گذشته ای به نسبت دور نیت تحقق اش در میان بود، تخطئه کند و خوار سازد.

کائوتسکی، با رضای خاطر، قسمتی از بیانیه ی کمیته ی مرکزی گارد ملی را که در روز ۱۹ مارس به مناسبت قتل دو ژنرال به وسیله ی سربازان منتشر شده بود، نقل می کند: «پلیدی خون آلودی که می خواهند شرف ما را

با آن لکه دار کنند افتراهای اسف انگیز است. ما هرگز ترتیب قتل کسی را نداده ایم و گارد ملی هیچ گاه در خیانت شرکت نمی کند.»

طبیعی است که کمیته ی مرکزی دلیلی نداشت که مسئولیت قتل هائی را که به آن ارتباطی نداشت به گردن به گیرد. اما لحن احساساتی و عاطفی بیانیه در نهایت روشنی بزدلی سیاسی آن مردان را در برابر افکار عامه ی طبقه ی متوسط آشکار می سازد. این هم مایه ی شگفتی نیست. نمایندگان گارد ملی در بیشتر موارد مردانی بودند با سابقه ی انقلابی بسیار محقر. لیساگاری می نویسد: «حتی یک نام مشهور در میان آنان نبود، همه ی طبقه ی متوسط و خرده پای دکان دار بودند که در همه جا جز محافل بسیار محدود ناشناخته، و بیشتر آنان تا آن زمان نسبت به سیاست بیگانه، بودند.»

لاورف درباره ی همه آنان می نویسد «احساس فروتنانه و تاحدی سهم ناک که از مسئولیت مهیب تاریخی داشتند و اشتیاق به هر چه ممکن است زودتر رها شدن از آن، در همه ی اعلامیه های این کمیته ی مرکزی، که سرنوشت پاریس در دست آن افتاده بود، به وضوح دیده می شود.»

پس از آن که کائوتسکی، با شرمندگی ما، درباره ی خونریزی رجزخوانی می کند به پیروی از مارکس و انگلس بی تصمیمی کمون را به باد انتقاد می گیرد و می گوید «اگر پارسیان (مقصودش کمونیان است) با ثبات قدم تی پر را دنبال کرده بودند شاید به حفظ حکومت موفق می شدند. لشکریاتی که از پاریس عقب رانده شدند کوچک ترین مقاومتی نشان نمی دادند... اما بی هیچ مزاحمتی گذاشتند تی پر به رود، و گذاشتند که لشکریان خود را به برد و آنان را در ورسای از نو سازمان دهد، و روحی تازه در آنان به دمد، و استقامت بخشد.»

کانوتسکی نمی تواند به فهمد که همان مردانی که بیانیه ی نوزدهم مارس را منتشر کرده بودند، و به همان دلایل، که به تی پر مجال دادند که بی تحمل کیفر پاریس را ترک گوید و نیروهای خود را جمع و جور کند- اگر کمونیان با کمک ذخایری از منش های اخلاقی محض پیروز شده بودند بیانیه ی آنان وزنی بزرگ می یافت؛ اما چنین نشد، در واقع خوی مردمی احساساتی آنان مظهر بی ارادگی انقلابی آنان بود. کسانی که با بازی سرنوشت، در پاریس به قدرت رسیده بودند نمی توانستند به فهمند که لازم است در دم نیروی خود را تا آخر به کار اندازند و به دنبال تی پر به تازند و پیش از آن که او به تواند وضع خود را سروسامان دهد او را درهم شکنند و نیروهای جنگی را در اختیار به گیرند و در میان طبقه ی افسران علف های هرزه را ریشه کن کنند و شهرستان ها را متصرف شوند. البته چنین مردمی تمایلی نداشتند که علیه عنصرهای ضدانقلابی اقدام های جدی کنند. هریک با دیگری پیوند نزدیک داشت. ممکن نبود بی توقیف عاملان تی پر و اعدام توطئه گران و جاسوسان تی پر را تعقیب کرد. وقتی که اعدام ژنرال های ضدانقلابی «جنایتی» نازدودنی تلقی می شد چگونه ممکن بود همتی کرد و لشکریان زیر فرمان ژنرال های ضدانقلابی را تعقیب کرد؟

در انقلاب بالاترین درجه ی مردمی در بالاترین درجه ی نیرومندی نهفته است. لاورف درست می گوید «مردانی که جان آدمی و خون آدمی را گرامی می داشتند می بایست در راه ترتیب دادن یک پیروزی سریع و قاطع به کوشند و آن گاه با بزرگ ترین سرعت و قدرت عمل کنند و دشمن را درهم شکنند. زیرا که فقط از این راه می شد قربانی دادن اجتناب ناپذیر را به حداقل، و خونریزی را به کمترین مقدار رسانید.»

با وجود این اعلامیه ی ۱۹ مارس منصفانه تر نگریده خواهد شد اگر به جای این که آن را اعتراف بی قید و شرط عقیده انگاریم، تجلی حالت زودگذری به دانیم که روز بعد از یک پیروزی نامنظر و بی خونریزی، دست داده بوده است. از آن جا که کائوتسکی با درک پویایی های انقلاب و محدودیت های داخلی احوال آن که به سرعت بسط می یابند به کلی بیگانه است به طرح هائی بی روح می اندیشد و چشم انداز رویدادها را با تمثیل هائی که به دل خواه انتخاب می کند آشفته می سازد. نمی فهمد که بی تصمیم های نرم دلانه از مشخصات کلی توده ها در مرحله ی اول انقلاب است. کارگران حمله را فقط زیر فشار ضرورتی پولادین دنبال می کنند، همان طور که فقط زیر تهدید نابودی به وسیله ی گاردهای سفید است که به ترور سرخ دست می زنند. آن چه کائوتسکی به صورت نتیجه ی یک احساس عالی اخلاقی زحمت کشان پاریس در ۱۸۷۱ جلوه می دهد در واقع چیزی جز سرشت نخستین مرحله ی جنگ داخلی نیست. چنین پدیده ای ممکن بود در مورد ما نیز دیده شود.

در پتروگراد ما در اکتبر ۱۹۱۷ تقریباً بی ریختن خون، حتی بی بازداشت افراد، پیروز شدیم. وزیران دولت کرنسکی بعد از انقلاب خیلی زود آزاد شدند. بالاتر از این، ژنرال قزاق کراسنف^{۱۰}، که پس از افتادن قدرت به دست شوراهای در معیت کرنسکی به سوی پتروگراد پیشروی کرد و در گاتچینا^{۱۱} اسیر ما شد، روز بعد با دادن قول شرف آزاد گردید. این کار هم درست با همان روحیه ی کمون «جوان مردی» شمرده می شد، اما خطا بود. بعد، پس از آن که کراسنف در حدود یک سال در جنوب با ما جنگید و چند هزار کمونیست را نابود کرد بار دیگر روانه ی پتروگراد شد، اما این بار در صفوف ارتش

Krasnov -^{۱۰}Gatchina -^{۱۱}

یودنیچ^{۱۲}. انقلاب زحمت کشان، پس از قیام جوانان آلمانی (یونکرس ها) در پتروگراد، و به خصوص چکوسلواک ها در کنار ولگا که به وسیله ی کادت ها و انقلابیون جامعه گرا^{۱۳} و منشویک ها ترتیب داده شده بود، و بعد از اعدام جمعی کمونیست ها، و سوء قصد به جان لنین، و قتل اوریتسکی^{۱۴}، و غیره، و غیره، روش سخت تری پیش گرفت.

همین تمایلات را، اما به صورت رؤیائی، در تاریخ کمون می بینیم. کمون در اصل به سانقه ی منطق مبارزه در مسیر ارباب قرار گرفت. بسیاری از پشتیبانان کمیته ی امنیت عمومی با اندیشه ی یک ترور سرخ به ایجاد آن پرداختند. کمیته تعیین شده بود «تاسرهای خانان را از تن جدا سازد» (روزنامه رسمی)^{۱۵}، (شماره ۱۲۳)، «کیفر خیانت ها را به دهد» (شماره ۱۲۴). فرمان های مصادره ی اموال تی یر و وزیرانش، ویران کردن خانه ی تی یر، منهدم کردن ستون و اندم، و به خصوص فرمان مربوط به گروگان ها را باید زیر عنوان: «تهدید» قرار دهیم. فرمان اخیر این بود که در برابر هر فرد از عضوهای کمون یا طرف داران کمون که از طرف حکومت ورسای کشته شود سه تن از گروگان ها اعدام خواهند شد. فعالیت شهربانی

^{۱۲} - یودنیچ، نیکلای نیکلایویچ Nikolai Nikolaievich Yudenich، (۱۸۶۲ - ۱۹۳۳)، ژنرال روس در جنگ جهانی اول. فرمانده نیروهای سفید در جنگ داخلی ۱۹۱۸ با هم کاری کلچاک.

^{۱۳} - انقلابیون جامعه گرا Social Revolutionaries، با اختصار SRs: تشکیلاتی ناهمگون از طبقه ی متوسط خرده پای روسیه که در ۱۹۰۱، که معمولاً مصلحان کشاورزی و نمایندگان منافع دهقانان فقیر از هر گوشه پیدا می شدند، تأسیس شد. در اکتبر ۱۹۱۷ این حزب به دو قسمت شد و جناح چپ آن با بلشویک ها دولتی ائتلافی تشکیل دادند. ائتلاف وقتی در هم شکست که انقلابیون جامعه گرا برای امضای پیمان صلح برست لیتوفسک Brest- Litovsk با آلمان به مخالفت با شوراها برخاستند. (ن)

^{۱۴} - Uritsky

^{۱۵} - Journal Officiel

پاریس، که به وسیله ی رانول ریگو^{۱۶} اداره می شد هدفی کاملاً تروریستی داشت، هرچند همیشه مفید نبود.

تأثیر همه ی این اقدامات ترساننده بر اثر فرصت طلبی بی جای عناصر گرداننده ی کمون، و به سبب تلاش آنان برای آشتی دادن طبقه ی متوسط با عمل انجام شده به کمک گفته های قابل نکوهش، و وضع لرزانیشان بین مجاز دموکراسی و واقعیت دیکتاتوری، فلج می شد. زنده یاد، لاورف وضع اخیر را بسیار خوب، در کتابش که درباره ی کمون نوشته است، بیان می کند:

«پاریس طبقه ی متوسط دولت مند و طبقه ی کارگر فقیر، به عنوان جامعه ای سیاسی و مرکب از طبقه های مختلف، به نام اصول آزادی خواهی، خواستار آزادی کامل بیان و اجتماعات و انتقاد از دولت و غیره بود، پاریسی که انقلاب را در راه مصالح طبقه ی کارگر انجام داده بود و وظیفه ی تحقق بخشیدن به این انقلاب به وسیله ی ایجاد بنیان ها را در پیش داشت، پاریس به عنوان جامعه ای از رنجبران طبقه ی کارگر آزاد شده، خواستار اقدام های انقلابی علیه دشمنان نظام جدید، مثلاً خواستار دیکتاتوری بود.»

اگر کمون پاریس نیفتاده، و در میان تقلای بی انقطاع به زندگی ادامه داده بود، تردیدی نیست که ناچار می شد برای ریشه کن کردن ضدانقلاب دست به اقدام های شدید به زند. حقیقت آن که آن وقت دیگر کائوتسکی مجال نمی یافت تفاوت بین کمونیان و بلشویک های غیرانسان را به سنجد. اما، در مقابل، شاید تی پر فرصت نمی کرد که خونریزی ددمنشانه علیه کارگران پاریس را جامعه ی عمل به پوشاند. شاید در آن صورت تاریخ بازنده نمی شد.

^{۱۶} - ریگو، رانول Raoul Rigault، (۱۸۴۶-۱۸۷۱)، روزنامه نگار و سیاستمدار فرانسوی. عضو کمون. به دست مردم ورسای کشته شد.

کمیته ی مرکزی نامسنول و کمون دموکرات منش

کانوتسکی ما را آگاه می سازد که «در ۱۹ مارس، تعدادی از اعضای کمیته ی مرکزی گارد ملی پیشنهاد حمله به ورسای می کردند، عده ای دیگر خواستار انتخابات بودند و دسته سومی می خواستند که قبل از هر چیز اقدامات انقلابی شود» و بسیار عالمانه می افزاید: «چنان که گویی هر سه اقدام لازم نبود و یکی از آن ها نافی دوتای دیگر می شد.» کمی بعد، در ارتباط با این اختلافات در کمون، مطالب با هیجان و بی مزه ای در روابط متقابل اصلاح و انقلاب، بیان می کند. اما وضع در حقیقت چنین بود: اگر تصمیم گرفته می شد که به ورسای حمله شود لازم می آمد که فوراً گارد ملی تجدید سازمان یابد و بهترین عنصرهای جنگی کارگران پاریس در رأس آن قرار داده شوند؛ و در نتیجه پاریس از دیدگاه انقلابی موقتاً ضعیف تر شود. اما ترتیب انتخابات پاریس را دادن و مقارن آن گل های سرسبد کارگران پاریسی را به بیرون شهر فرستادن از دیدگاه گروه انقلابی بی معنی بود. البته از جنبه ی نظری حمله به ورسای و انجام انتخابات کمون کوچک ترین مبیمنتی با هم نداشت و یک دیگر را نفی نمی کرد اما در عمل نافی یک دیگر بود. برای توفیق در انتخابات می بایست حمله را معوق گذاشت؛ برای این که حمله موفق شود از انتخابات بایستی چشم پوشید؛ بالاخره کارگران را از شهر بیرون بردن و به میدان جنگ فرستادن، و در نتیجه پاریس را موقتاً ضعیف کردن به طور قطع ملازمه داشت با تضمینی در مقابل امکان اقدام های ضدانقلابی در پایتخت داشتن؛ زیرا که تی یر بی آن که تردید به خود راه دهد شورشی سفید در پشت سر کمونیان علم می کرد. واجب بود که در پایتخت رژیم نظامی تر، یعنی سخت تر، برقرار شود. لاورف می نویسد «لازم بود که با دشمنان داخلی

متعدد، که پاریس از آنان پُر بود، به جنگد، با آنان که روز پیش در اطراف ساختمان بورس و میدان واندوم بلوا به پا کرده بودند، با آنان که نمایندگانشان در دستگاه دولت و در گارد ملی حضور داشتند، با آنان که مطبوعات و اجتماعات مخصوص خود را داشتند، با آنان که آشکارا با ورسای در تماس بودند و با هر نشانی از بی توجهی و هر قصوری از طرف کمون مصمم تر و جری تر می شدند.»

دوشادوش این کارها نیاز به اقدام های انقلابی مالی، و به طور کلی اقتصادی، بود: قبل از هر چیز و بیش از هر چیز برای تجهیزات ارتش انقلابی. همه ی این کارها که محتاج دیکتاتوری انقلابی بود به دشواری با مبارزه ی وسیع انتخاباتی سازگار می توانست بود. اما کائوتسکی کوچک ترین تصویری از این که انقلاب عملاً چیست ندارد. او فکر می کند که از جنبه ی نظری سازگار کردن با در عمل اجرا کردن یکی است.

کمیته ی مرکزی روز ۲۲ مارس را برای انتخابات کمون معین کرد؛ اما چون از خودش اطمینان نداشت، و از نامشروع بودن خود می ترسید، می کوشید که هم آهنگ با بنیادهای مشروع تری کار کند، از این رو وارد مذاکره ی مسخره و بی پایانی با اجتماع بی یار و یاور شهرداران و نمایندگان پاریس شد، و نشان داد که در صورت رسیدن به توافق، آماده برای تقسیم کردن قدرت است. در این میان وقتی گران بهاء از دست رفت.

مارکس، که کائوتسکی به عادت دیرین به او اعتماد دارد، در هیچ شرایطی پیشنهاد نکرده بود که در یک زمان و مقارن هم کمون انتخاب شود و کارگران به میدان جنگ اعزام گردند. در نامه ای که وی در ۱۲ آوریل ۱۸۷۱ به

کوگلمان^{۱۷} نوشت گفت که گارد ملی زودتر از حد لازم از قدرت خود به نفع کمون صرف نظر کرده است. کائوتسکی می گوید که از این عقیده ی مارکس «چیزی نمی فهمد». مطلب خیلی ساده است. مارکس به هر تقدیر دریافته بود که مسأله ای که در میان بود احراز قانونی بودن نبود بلکه وارد ساختن ضربتی مرگ بار به دشمن بود. لاورف، به حق، می گوید «اگر کمیته ی مرکزی از انقلابیون راستین تشکیل شده بود می بایست به نحوی دیگر عمل کند. برای آن خطائی کاملاً نابخشودنی بود که به دشمن ده روز فرجه داده شود، پیش از آن که انتخابات به عمل آید و مجمع کمون تشکیل شود در حالی که رهبران طبقه ی زحمت کش از ایفای وظیفه ای که برعهده داشتند سرپیچیدند و این حق را که فوراً طبقه ی زحمت کش را رهبری کنند برای خود نشناختند. و با وضعی که بود پخته گی ضعیف احزاب مردم، کمیته ای به وجود آورد که آن ده روز نافع را بر خود فرض شمرد.»

اشتیاق کمیته ی مرکزی به این که قدرت را هر چه زودتر ممکن شود به حکومتی «قانونی» تسلیم کند، آن قدر از عقیده ی خرافی به دموکراسی صوری، که جایش هم بر روی هم خالی نبود، سرچشمه نمی گرفت که از بیم مسئولیت. کمیته ی مرکزی به بهانه ی این که سازمانی موقتی است، به رغم آن که همه ی وسایل مادی قدرت را در دست داشت، از لازم ترین و فوری ترین اقدام ها خودداری کرد. اما خود کمون قدرت را به طور کامل از کمیته ی مرکزی تحویل نگرفت و کمیته کاملاً بی رعایت تشریفات در همه ی کارها مداخله می کرد؛ و بدین ترتیب حکومتی دوگانه به وجود آمد که فوق العاده خطرناک بود، خاصه با توجه به اوضاع نظامی.

^{۱۷} - کوگلمان لودویگ، Ludwig Kügelmann، (۱۸۳۰-۱۹۰۲)، پزشک و جامعه گرای آلمانی. در ارتباط با کارل مارکس به «بین الملل دوم» پیوست.

در سوم ماه مه کمیته ی مرکزی نمایندگان به کمون فرستاد و درخواست کرد که وزارت جنگ زیر مراقبت آن کمیته گذاشته شود. بار دیگر، چنان که تیساگاری می نویسد، این مسأله مطرح شد که «کمیته ی مرکزی را باید منحل کرد، یا توقیف، یا به آن اعتماد کرد و اداره ی وزارت جنگ را به آن محول ساخت؟»

این جا دیگر موضوع اصول دموکراسی مطرح نبود بلکه این مسأله در میان بود که هیچ یک از دو طرف، یعنی سازمان غیرمسئول انقلابی به شکل کمیته ی مرکزی و سازمان دموکراتی کمون، برنامه ی مشخصی نداشت و حاضر بود که بار مسئولیت را بردوش دیگری به گذارد، اما در عین حال به کلی از قدرت صرف نظر نکند.

روابطی سیاسی در میان بود که می توان گفت هیچ یک درخور تقدیر نبود. اما کائوتسکی دل به این خوش دارد که «کمیته ی مرکزی هرگز نکوشید که این اصل را زیر پا گذارد که قدرت غائی متعلق است به نمایندگانی که با آرای عمومی برگزیده شده اند» از این حیث «کمون پاریس برابر نهاد جمهوری شوروی بود.»

وحدت حکومت نبود، تصمیم انقلابی وجود نداشت، قدرت تقسیم شده بود؛ و، در نتیجه انهدام سریع و سهمگین فرا رسید. اما برای جبران این وضع «اصل دموکراسی» زیر پا گذاشته نمی شد (آیا مایه ی تسلای خاطر نیست؟).

کمون دموکراتی و دیکتاتوری انقلابی

رفیق لنین به کائوتسکی خاطرنشان کرده است: تلاش برای این که کمون پاریس تجلی دموکراسی صوری شناخته شود، فریب نظری مطلق است. کمون

براساس سنت خود و نیز براساس درک نیرومندترین قسمت سیاسی خود، یعنی پیروان بلانکی تجلی دیکتاتوری شهر انقلابی بر کشور بود، انقلاب بزرگ فرانسه نیز این صفت را داشت. انقلاب ۱۸۷۱ هم، اگر در روزهای اول در هم شکسته نشده بود، این صفت را می داشت. این واقعیت که در پاریس دولت براساس آرای عمومی انتخاب شده بود واقعیت بسیار مهم تری را نفی نمی کند، و آن عملیات نظامی کمون، یعنی یک شهر، علیه فرانسه ی دهقانی، یعنی یک کشور بود. انقلابیون کمون می بایست، برای راضی کردن دموکرات بزرگ کائوتسکی، به وسیله ی آرای عمومی از همه ی مردم فرانسه پرسیده باشند که آیا اجازه دارند با دسته های تی پر به جنگ به پردازند؟

کلام آخر این که در خود پاریس انتخابات وقتی انجام شد که طبقه ی متوسط، یا دست کم فعال ترین عنصرهای آن، فرار اختیار کرده، و سپاهیان تی پر شهر را تخلیه کرده بودند. طبقه ی متوسطی که در پاریس مانده بود، با وجود همه ی بی حیائیش، از گردان های انقلابی می ترسید و انتخابات پاریس در زیر سلطه ی ترس، که پیش آهنگ چیزی اجتناب ناپذیر، یعنی وحشت سرخ، بود صورت پذیرفت. اما با این اندیشه دل خوش داشتن که کمیته ی مرکزی گارد ملی، که انتخابات کمون در زیر سایه ی دیکتاتوری- متأسفانه صوری و ضعیف- آن انجام شد اصول انتخابات عمومی را زیر پا نگذاشته است، در حکم با سایه ی جارو روفتن است.

کائوتسکی، که خود را با تمثیل های خشک سرگرم می کند، از این وضع استفاده می نماید که خواننده ی کتاب او با واقعیات آشنا نیست. در نوامبر ۱۹۱۷ ما هم در پتروگراد نوعی کمون (شورای شهر)، بر اساس دموکرات منس ترین نوع رأی گیری انتخاب کردیم و طبقه ی متوسط را مطلقاً

محروم نساختم. چون این انتخابات از طرف محافل طبقه ی متوسط را مطلقاً محروم نساخته ایم. چون این انتخابات از طرف محافل طبقه ی متوسط تحریم شد، اکثریت خردکننده ای به دست آوردیم. شورائی که دموکرات منشانه انتخاب شده بود تابع شورای (سویت) پتروگراد شد. یعنی دیکتاتوری طبقه ی زحمت کش را بر «اصل» آرای عمومی برتری نهاد و بعد از مدت کوتاهی خود را، با عمل خود، به نفع یکی از شاخه های شورای پتروگراد منحل کرد. بدین ترتیب شورای پتروگراد- که پدر حقیقی رژیم شوروی است- به مهر یک دموکراسی صوری مزین است که به هیچ روی از کمون پاریس^{۱۸} پای کمی ندارد.

کائوتسکی به ما می آموزد: «در انتخابات ۲۶ مارس، هجده عضو برای کمون انتخاب شدند که پانزده تن آنان از حزب دولتی (تی پر)، و شش تن از طبقه ی متوسط تندرو و مخالف دولت بودند اما قیام (کارگران پاریس) را محکوم می کردند.»

«جمهوری شوروی هرگز به چنین ضدانقلابیونی اجازه ی نامزد شدن برای انتخابات را نمی داد، چه رسد به انتخاب شدن آنان. از سوی دیگر کمون، به احترام دموکراسی، کوچک ترین مانعی بر سر راه انتخاب مخالفان طبقه ی متوسط خود ایجاد نکرد.»

^{۱۸} - بی فایده نیست دانستن این که در انتخابات کمون پاریس در ۱۸۷۱ تعداد ۲۳۰،۰۰۰ تن شرکت کردند و در انتخابات شورای شهر پتروگراد در نوامبر ۱۹۱۷، با وجود تحریم انتخابات از طرف همه ی احزاب غیر از حزب خود ما و جناح چپ انقلابیون سوسیالیست که در پایتخت نفوذی نداشتند، ۳۹۰،۰۰۰ رأی آوردند. در ۱۸۷۱ جمعیت پاریس به دو میلیون می رسید و در ۱۹۱۷ جمعیت پتروگراد از دو میلیون بیشتر نبود. باید خاطر نشان کرد که روش انتخاباتی ما خیلی دموکرات مآب تر از آن ها بود، زیرا کمیته ی مرکزی گارد ملی انتخابات را براساس قانون انتخابات امپراتوری اجرا کرد.

در بالا دیدیم که کائوتسکی در این مورد سوراخ دعا را گم کرده است. نخست آن که در مرحله ی مشابه از گسترش انقلاب روسیه، انتخابات دموکراتی در کمون پتروگراد انجام شد که در آن حکومت شوروی سدی در برابر احزاب طبقه ی متوسط قرار نداد؛ و اگر کادت ها و انقلابیون سوسیالیست و منشویک ها، که مطبوعات خاصشان مردم را به برانداختن حکومت شوروی دعوت می کردند، انتخابات را تحریم کردند، بدان سبب بود که در آن زمان هنوز فکر می کردند که به زودی به کمک نیروهای مسلح به کار ما پایان می بخشند. دوم آن که در کمون پاریس دموکراسی نبود که عملاً همه ی حزب ها را شامل شود. نمایندگان طبقه ی متوسط -محافظة کاران، آزادی خواهان، پیروان گامبتا- در آن راه نیافته بودند.

لاورف می گوید «تقریباً همه منفردان، در دم یا خیلی زود، شورای کمون را ترک گفتند. آنان می توانستند نمایندگان پاریس، به عنوان یک شهر آزاد و زیر فرمان طبقه ی متوسط، باشند، اما حضورشان در شورای کمون کاملاً بی جا بود، شورانی که خواه و ناخواه، به نحوی یک دست یا ناجور، به طور کامل یا ناقص، نماینده ی انقلاب زحمت کشان بود و تلاشی، هر چند ضعیف، برای ساختن صورت هائی از جامعه که با انقلاب سازگار باشد، به جا می آورد.» اگر طبقه ی متوسط پتروگراد انتخابات شهری را تحریم نکرده بود نمایندگان آن به شورای پتروگراد راه می یافتند و تا اولین قیام انقلابیون سوسیالیست و کادت ها در آن شورا می ماندند و پس از آن -با اجازه یا بی اجازه ی کائوتسکی-، اگر به موقع -همان طور که نمایندگان طبقه ی متوسط کمون پاریس از شورا بیرون رفتند- شورا را ترک نمی کردند احتمالاً توقیف

می شدند. جریان حوادث یکی می بود، فقط در برخی مراحل موقت، و در سطح، نوع دیگر رفتار می شد.

کائوتسکی با پشتیبانی از دموکراسی کمون، و در همان حال با متهم کردن آن به نداشتن وضعی قاطع در برابر ورسای، درک نمی کند که انتخابات کمون که با کمک دو پهلوی شهرداران و نمایندگان قانونی صورت گرفت بازتاب امیدی بود به یک توافق مسالمت آمیز با ورسای. همه ی نکته در همین جاست. رهبران نگران سازش بودند، نه مبارزه. توده ها هنوز از دایره او هام خود پافراتر نگذاشته، و مردان مشهور انقلابی بی لیاقت هنوز فرصت شناخته شدن نیافته بودند. همه ی چیزها که پهلوی هم قرار داده می شد نام دموکراسی به خود می گرفت.

ورمول^{۱۹} پند می داد: «ما باید با نیروی اخلاق خود را از دشمنان برتر نشان دهیم... نباید به آزادی و جان افراد تجاوز کنیم...» او که می کوشید از جنگ برادر کش احتراز شود، دست به دامن طبقه ی متوسط آزادی خواه، که تا آن وقت بی رحمانه مورد حمله ی او بود، زد تا «یک حکومت قانونی که مورد تأیید و احترام همه ی مردم پاریس باشد» برسر کار آید. روزنامه ی رسمی که به سردبیری لونگه^{۲۰} ی انترناسیونالیست منتشر می شد نوشت: «سوء تفاهم غم انگیزی که در روزهای ژوئن (۱۸۴۸) دو طبقه ی جامعه را علیه یک دیگر مسلح کرد نمی تواند تجدید شود... خصومت طبقاتی دیگر وجود ندارد...» (۳۰ مارس.) و در جای دیگر: «حالا همه ی نزاع ها تخفیف

^{۱۹} - ورمول، اگوست ژان ماری Auguste Jean Marie Vermorel (۱۸۴۱-۱۸۷۱)، نویسنده فرانسوی، عضو کمون. در سنگر مجروح شد و در زندان ورسای درگذشت.

^{۲۰} - ژان لونگه Jean Longuet (۱۸۷۶ تا ۱۹۳۸) و امیل واندرولد Emile Vandervelde ۱۸۶۶ تا ۱۹۳۸ رهبران اصلاح طلبان جناح راست حزب های سوسیالیست فرانسه و بلژیک؛ در جنگ جهانی اول به اعتبارات جنگی رأی موافق دادند. (ن)

می یابند زیرا که همه کس از احساس همبسته گی الهام گرفته است، برای این که هرگز کینه ی اجتماعی و دشمنی اجتماعی به این کمی نبوده است» (۳ آوریل/ ۴ فروردین).

در جلسه ی ۲۵ آوریل کمون، ژورد^{۲۱} به خود تبریک گفت، و گفته اش هم بی پایه نبود، که کمون «هرگز اصل مالکیت خصوصی را زیر پا نگذاشته است.» آنان بدین وسیله ها امیدوار بودند که بر افکار عمومی طبقه ی متوسط چیره شوند و راه را برای سازش باز کنند.

لاورف، به حق می گوید «این راه و رسم به هیچ روی دشمنان طبقه ی کارگر را، که می دانستند پیروزی آن چه خطری را برای آنان دربر دارد، خلع سلاح نمی کرد، و فقط نیروی کارگران را به هدر می داد، و به صورتی که بود عمداً آنان را در مقابل دشمنان آشتی ناپذیرشان کور کرده بود.»

اما این عقیده ی سستی را به نحوی پیچیده با مجازی که نامش دموکراسی بود، پیوند خورده بود. صورت قانونی مسخره ای بود که برای آنان موجب این فکر شده بود که مسأله را می توان بی مبارزه حل کرد. آرتور آرنو^{۲۲}، که عضو کمون بود، می نویسد: «تا جایی که به توده ی جمعیت مربوط است تا حدی این اعتقاد توجیه شده است که دست کم توافقی محرمانه با حکومت وجود دارد.» سازش کنندگان چون قادر به جذب طبقه ی متوسط نبودند، مانند همیشه، طبقه ی کارگر را فریب دادند.

^{۲۱} - ژورد، فرانسوا Francois Jourde، (۱۸۴۳-۱۸۹۳)، عضو کمون. بعد از پیروزی تی بر زندانی شد و به کالدونی جدید تبعید گردید. از آن جا گریخت و در خارج کشور بود، تا پس از عفو عمومی ۱۲۵۶/۱۸۷۷ که به فرانسه برگشت.

^{۲۲} - آرنو، آرتور Arthur Arnould (۱۸۳۳-۱۸۹۵)، ادیب، نمایش نامه نویس، سیاستمدار فرانسوی. عضو کمون. پس از سقوط کمون به سوئیس پناهنده شد. بعد از عفو عمومی ۱۸۸۰ به فرانسه بازگشت.

در شرایطی که جنگ داخلی احتراز ناپذیر و در شرف وقوع بود واضح ترین دلیل بر این که حکومت دموکراتی پارلمانی فقط مبین بیچارگی سازش کارانه ی گروه های رهبری بود تشریفات بی معنی انتخابات مکمل کمون در ۶ آوریل بود. آرتور آرنو می نویسد «در این زمان دیگر مسأله ی رأی دادن مطرح نبود. وضع چنان بحرانی شده بود که نه وقت بود و نه آرامش لازم برای اجرای صحیح انتخابات... همه ی کسانی که به کمون سرسپرده بودند در بالای استحکامات، یا در برج ها با پیش رفته ترین واحدها هم راه بودند... هیچ کس اهمیتی به این انتخابات مکمل نمی داد. انتخابات در واقع پارلمان بازی صرف بود. آن چه مورد تقاضا بود شمردن تعداد رأی دهندگان نبود بلکه سرباز بود؛ این نبود که کشف شود که ما در کمون پاریس برنده ایم یا بازنده، بلکه دفاع از پاریس بود در مقابل نیروهای ورسای.» از آن چه گفته شد ممکن بود کائوتسکی دریابد که چرا در عمل، ترکیب کردن جنگ طبقاتی با دموکراسی بین طبقاتی، کار خیلی ساده ای نیست. میلی یر^{۲۳} که یکی از بهترین مغزهای کمون بود در کتاب خود می نویسد: «کمون مجلس مؤسسان نیست، بلکه یک شورای نظامی است. فقط باید یک هدف داشته باشد: پیروزی؛ و یک سلاح: نیرو؛ و یک قانون: قانون نجات اجتماعی.»

لیساگاری رهبران را متهم می سازد که «هرگز نتوانستند به فهمند که کمون سنگر است نه اداره.»

^{۲۳} - میلی یر، ژان باتیست Jaen Baptiste Milliere، (۱۸۱۷-۱۸۷۱) روزنامه نویس و سیاستمدار فرانسوی. مخالف امپراتوری ناپلئون سوم. عضو کمون. پس از سقوط کمون به دست مخالفان تیرباران شد.

آخر سر شروع به فهمیدن کردند، اما دیگر دیر شده بود. کائوتسکی تا امروز نفهمیده است. و هیچ دلیلی هم در دست نیست که روزی آن را خواهد فهمید.

کمون، نفی زنده ی دموکراسی صوری بود، زیرا تکاملی که یافت اعلان برتری دیکتاتوری طبقه ی کارگر پاریس بود بر دهقانان سراسر کشور. و این واقعیت بر همه ی واقعیت های دیگر تسلط داشت. با وجود این پیروان بسیاری از آئین نامه های سیاسی در دل کمون در ظاهر به جنبه ی قانونی دموکراسی منتسب می شدند، و هر عمل کمون، هر چند برای پیروزی کافی نبود، برای آشکار ساختن جنبه ی غیر قانونی آن کفایت می کرد.

کمون- یعنی شورای شهر پاریس- قانون ملی سربازگیری را لغو کرد. روزنامه ی ناشر افکار خود را *روزنامه ی رسمی جمهوری فرانسه* نامید. هر چند با احتیاط اما به هر حال دست بر روی بانک دولتی گذاشت. جدانی دین از سیاست را اعلام کرد و کمک هزینه های کلیساها را حذف نمود. با سفارت های مختلف ارتباط برقرار کرد. و دیگر از این گونه. همه ی این کارها را به برکت دیکتاتوری انقلابی انجام داد. اما کلمانسو^{۲۴} دموکرات جوان این مزیت را قبول نداشت.

در جلسه ای که کلمانسو با کمیته ی مرکزی داشت گفت: «قیام آغازی غیرقانونی داشت... طولی نخواهد کشید که کمیته مورد ریشخند واقع خواهد شد و تصویب نامه های آن بی ارزش شمرده خواهد شد. وانگهی پاریس حق

^{۲۴}- کلمانسو، ژرژبنژامن George Benjamin Clemenceau، روزنامه نگار، طنزنویس، خطیب و از نام دارترین سیاست مداران فرانسوی. قیافه او و شجاعتش سبب شده بود که به او لقب ببر داده شود.

ندارد علیه فرانسه قیام کند و باید بی چون و چرا به قدرت مجمع ملی گردن به نهد.»

مسئله ای که برای کمون مطرح بود منحل کردن مجمع ملی بود. متأسفانه به این کار توفیق نیافت. امروز کائوتسکی می گوید که برای نجات تبهکارانه ی آن علل مخففه به جوید.

اشاره می کند که دشمنان کمونیان در مجمع ملی شاه طلبان بودند، حال که مخالفان ما در مجلس مؤسسان... سوسیالیست ها بودند و انقلابیون سوسیالیست و منشویک ها. بی نوا به خسوف مغزی مبتلا شده است! کائوتسکی از منشویک ها و انقلابیون سوسیالیست دم می زند و تنها دشمن جدی ما، کادت ها را از یاد می برد. اینان بودند که حزب تی پر روسی را تشکیل می دادند، یعنی دسته ای از ملاکان را با نام حق مالکیت: و پرفسور میلیوکف هر چه می توانست کوشید تا از آن «مرد بزرگ کوچک اندام» تقلید کند. به راستی هم خیلی زود، مدتی پیش از انقلاب اکتبر، میلیوکف سعی کرد که قیافه ی خود را به نوبت در میان چهار ژنرال کرنیلف، الکسه یف^{۲۵}، کالدین^{۲۶} و کراسنف جست و جو کند. و پس از آن کلچاک^{۲۷} همه ی احزاب را کنار زد و مجلس مؤسسان را منحل کرد حزب کادت ها، که تنها حزب جدی طبقه ی متوسط و از بیخ و بن شاه طلب بود، نه تنها از پشتیبانی او دریغ

^{۲۵} - آکسه یف، میخائیل واسیلیویچ، Alexiev یا Alekseev (۱۸۵۷-۱۹۱۸). ژنرال روسی، در جنگ روس و ژاپن (۱۹۰۴-۱۹۰۵) و در جنگ جهانی اول شرکت کرد. و بعد از انقلاب به هم کاری دنیکن با بلشویک ها جنگید.

^{۲۶} - کالدین، الکسی ماکسیمویچ Aleksei Maksimovich Kaledin (۱۸۶۱-۱۹۱۸)، ژنرال روسی جنگ جهانی اول، فرمانده سوار نظام و لشکر ۱۲ م و لشکر ۸ م. بعد از انقلاب استعفا داد و به رهبری قزاق های دُن Don با بلشویک ها جنگید.

^{۲۷} - کلچاک، الکساندر Aleksandre Kolchak (۱۸۷۳-۱۹۲۰)، دریاسالار روس. فرمانده ارتش روس های سفید در جنگ داخلی بعد از انقلاب.

نورزید بلکه، برعکس، بیش از پیش نسبت به او احساسات صمیمانه و مساعد نشان داد.

منشویک ها و انقلابیون سوسیالیست نقش مستقلی در میان ما ایفا نکردند؛ درست مانند حزب کائوتسکی در رویدادهای انقلابی آلمان، همه ی خط مشی آنان مبتنی بر ائتلاف با کادتا ها بود، و بدین ترتیب کادتا ها را در وضعی قرار دادند که بی اعتنا به توازن نیروهای سیاسی، دستور صادر کنند. انقلابیون سوسیالیست و منشویک ها فقط وسائل بینابین بودند برای این که در اجتماعات و انتخابات اعتماد سیاسی توده هائی را که به سبب انقلاب بیدار شده بودند جلب کنند و در اختیار حزب شاه طلب ضدانقلابی کادتا ها به گذارند. بی آن که به نتیجه ی انتخابات بسته گی داشته باشند.

تابعیت دست نشانده وار اکثریت انقلابیون سوسیالیست و منشویک ها از اقلیت کادتا ها خود دشنامی بود که در زیر نقابی نازک به اندیشه ی «دموکراسی» داده می شد. اما این تمام داستان نیست.

در همه ی نواحی کشور که در آن ها رژیم «دموکراسی» بیشتر از حد عمر کرده بود به ناچار با یک کودتای آشکار ضدانقلاب به پایان رسید. از جمله چنین بود در اوکراین که رادای^{۲۸} دموکراتی که حکومت شوروی را به امپریالیزم آلمان فروخته بود به وسیله ی اسکوروپادسکی^{۲۹} طرف دار سلطنت واژگون گردید. و چنین بود در کوبان^{۳۰} که رادای دموکراتی زیر

^{۲۸} - رادا واژه ای اسلاوی است به معنی مجلس مشاورتی.

^{۲۹} - اسکوروپادسکی، پاول پتروویچ، Pavel Petrovich Skoropadski (۱۸۷۳-۱۹۴۵)، ژنرال روس در جنگ جهانی اول. بعد از جنگ و انقلاب در رأس واحدهای اوکراین با بلشویک ها جنگید و در اوکراین حکومتی تأسیس کرد که بر اثر ائتلاف های دموکراتی اوکراین ساقط شد و اسکوروپادسکی به آلمان گریخت.

^{۳۰} - Kuban

پاشنه های دنیکین^{۳۱} افتاد. و چنین بود در سیبری- و این یکی مهم ترین تجربه ی «دموکراسی» ما شمرده می شود- که مجلس مؤسسان در نبودن بلشویک ها زیر سیطره ی صوری انقلابیون سوسیالیست و منشویک ها و رهبری عملی کادت ها قرار داشت سرانجام به دیکتاتوری دریاسالار کلچاک هواخواه تزار منتهی شد و بالاخره، چنین بود در شمال، که مجلس مؤسسان دولت انقلابی سوسیالیست چایکفسکی^{۳۲}، تبدیل به نشان پرزرق و برقی شد برای حکومت ضدانقلابی ژنرال های انگلیسی و روسی. و چنین بود، یا هست، در ایالات کوچک ساحلی فنلاند، استونی، لاتویا، لیتوانی، لهستان، گرجستان، ارمنستان، که زیر پرچم ظاهری دموکراسی برتری زمین داران و سرمایه داران و میلیتاریست های بیگانه تحکیم یافته بود.

کارگر پاریس در ۱۸۷۱ و زحمت کش پتروگراد در ۱۹۱۷

یکی از خشن ترین و بی اساس ترین، و از جنبه ی سیاسی بی لطف ترین، مقایسه هائی که کائوتسکی بین کمون و روسیه ی شوروی می کند مربوط می شود به منش کارگران پاریس در ۱۸۷۱ و زحمت کشان پتروگراد در سال های ۱۹۱۷ تا ۱۹۱۹. کائوتسکی اولی را دارای شور انقلابی و آماده

^{۳۱} - دنیکین، انتن ایوانوویچ Anton Ivanovich Denikin (۱۸۷۲-۱۹۴۷) ژنرال روسی جنگ اول جهانی. بعد از انقلاب به قفقاز گریخت و با الکسیف و کرنیلوف به جنگ با بلشویک ها پرداخت. یک چند در جنوب حکومتی برپا کرد. در ۱۹۲۰ از بودینی شکست خورد و به قسطنطنیه، و بعد به پاریس رفت.

^{۳۲} - چایکفسکی، نیکولای واسیلیوویچ Nikolai Vasilivich Chaikovski، (۱۸۵۰-۱۹۲۶). انقلابی روس. در جوانی در نهضت های آزادی خواهی وارد شد. بعد از انقلاب به مخالفت با بلشویک ها برخاست و رئیس حکومت شمالی ارخانگل شد. بعد در خارج از کشور عزلت گزید.

برای بالاترین حد فداکاری معرفی می کند و دومی را خودخواه و بزذل و هرج و مرج طلب و بی احساس مسئولیت می داند.

کارگر پاریسی در پشت سر خود گذشته ای آن قدر مشخص داشت که نه محتاج به توصیه های انقلابی بود و نه نیازمند به محافظت از تمجیدهای کائوتسکی کنونی. با وجود این زحمت کش پتروگرادی دلیلی نمی دید که از مقایسه شدن با برادر بزرگ تر قهرمانش دوری کند. سه سال مداوم مبارزه ی کارگران پتروگراد- نخست برای قبضه کردن قدرت و بعد برای حفظ و تثبیت آن- داستانی استثنائی است از دلیری جمعی و فداکاری، در میان عذاب های بی سابقه ای به شکل گرسنگی و سرما و خطرهای دائمی.

کائوتسکی، چنان که در ارتباط با موضوع دیگر کشف توانیم کرد، گل های کمونیان را با غم انگیزترین عنصرهای رنجبران روسی می سنجد. از این حیث بین او و چاپلوسان طبقه ی متوسطی که در نظرشان کمونیان مرده بسیار جذاب تر از زندگان آنان هستند به هیچ روی فرقی نیست.

زحمت کشان پتروگرادی قدرت را چهار دهه و نیم بعد از پاریسیان قبضه کردند. این دور از زمان بسیار به سود ما گشته است. منش طبقه ی متوسط خرده پای پاریس قدیم، و قسمتی هم پاریس جدید، برای پتروگراد، که مرکز متمرکزترین صنعت جهان است، کاملاً بیگانه است. وضع اخیر وظیفه ی ما را در تحریک کردن و سازمان دادن و نیز در به کرسی نشاندن دستگاه شوروی بسیار آسان کرد.

زحمت کشان ما کوچک ترین اثری از سنت های انقلابی غنی کارگران فرانسوی نداشتند. اما در عوض، در آغاز انقلاب حاضر در حافظه ی نسل

سالمندتر کارگران ما خاطره ی تجربه ی بزرگ انقلاب ۱۹۰۵ تازه بود، با شکست آن و وظیفه ی تقاصی که برعهده ی ما گذاشته بود.

کارگران روسی مانند فرانسویان از یک مکتب طولانی دموکراسی و حکومت پارلمانی، که زمانی عاملی مهم در تربیت سیاسی طبقه ی زحمت کش شمرده می شد، نگذشته بودند. اما، از سوی دیگر، طبقه ی کارگر روسی شرنگ از هم پاشیدگی و زهر شکاک بودن را که از چندی پیش هنوز اراده ی انقلابی زحمت کش فرانسوی را باز می دارد و امیدواریم زمان درازی نپاید- در روح خود نیازموده بود.

کمون پاریس، پیش از آن که مشکلات اقتصادی با تمام عظمت خود در برابر آن ظاهر شوند، متحمل شکستی نظامی شده بود. و با وجود صفات عالی جنگ جوئی کارگران پاریسی دردم معلوم شد که به سرنوشت نظامی کمون امیدی نمی تواند بود. بی تصمیمی و مصالحه کاری بالا، موجب فرو ریختن پانین شد.

فهرست حقوق گارد ملی براساس ۱۶۲،۰۰۰ سرباز و درجه دار و ۶،۵۰۰ افسر تنظیم شده بود، تعداد کسانی که به واقع به میدان جنگ می رفتند، خاصه پس از حمله ی ناموفق سوم آوریل برای شکستن محاصره، بین بیست تا سی هزار نفر بود.

این واقعیت ها به حیثیت کارگران پاریس لطمه نمی زند و به ما حق نمی دهد که آنان را بزدل و فراری به دانیم- هرچند چنان نبود که گریزی درمیان نباشد. برای ارتشی که در حال جنگ است، پیش از هر چیز، یک دستگاه اداری دقیق و منظم لازم است؛ و در کمون از این دستگاه کوچک ترین اثری نبود.

چنان که نویسنده ای حکایت می کند وزارت جنگ کمون اتاق تاریکی بود که در آن همه با هم تصادم می کردند. اتاق کار وزیر پُر بود از افسران و گاردهای معمولی که وسایل نظامی و خوردنی مطالبه می کردند و شکایت از آن داشتند که به آنان استراحت داده نمی شود. آنان به سربازخانه ها گسیل می شدند.

«یک گردان بیست تا سی روز در سنگر می ماند در حالی که گردان های دیگر پیوسته جزو ذخیره بودند... دیری نکشید که این بی توجهی انضباط را به کلی از میان برد. دلیران خیلی زود تصمیم گرفتند که فقط برخورد متکی باشند. دیگران از خدمت شانه خالی کردند. افسران نیز همین گونه رفتار می کردند. یکی پُست خود را ترک می کرد تا به یاری همسایه ای که زیر آتش بود به شتابد، دیگران روبه شهر می بردند و...»

چنین رژیم بی کیفی نمی ماند، و کمون به خون کشیده شد. اما کائوتسکی در این مورد راه حل حیرت انگیزی دارد، سر را عاقلانه می جنباند و می گوید: «هر چه باشد جنگ آزمائی جنبه ی قوی طبقه ی زحمت کش نیست.»

این گفته ی کوتاه، که در خور پانگلو^{۳۳} است کاملاً در سطح گفته ی دیگری است از کائوتسکی: «بین الملل، که در جوهر خود «ابزار صلح» است حربه ی خوبی برای استفاده در زمان جنگ نیست.»

به راستی می توان کائوتسکی را تمام و کامل، یعنی اندکی بالاتر از یک صفر گرد، در این کلمات قصار یافت.

^{۳۳} - پانگلو، دکتر Dr. Pangloss از اشخاص کتاب کاندید نوشته ولتر - وی که مربی کاندید بود مردی بسیار خوشبین بود و در همه ی موارد، حتی سخت ترین، آن ها تکیه کلامش این بود: «بهترین وضع در بهترین جهانی که ممکن است»

آیا می بینید که جنگ آزمائی جنبه ی قوی طبقه ی زحمت کش نیست، و بین الملل برای زمان جنگ آفریده نشده است؟ کشتی کائوتسکی برای دریاچه ها و لنگرگاه های آرام ساخته شده است نه برای دریا‌های پهناور، و نه هم برای زمان توفان. اگر این کشتی شکافی برداشته و آب در آن راه یافته و آرام آرام به ته دریا فرو می رود تقصیر توفان است، و این مقدار غیر لازم آب، و عظمت فوق العاده ی موج ها، و یک رشته حوادث پیش بینی نشده ی دیگر، که کائوتسکی وسیله ی حیرت انگیز خود را برای این گونه موارد نساخته است.

پرونتاریای بین المللی مسأله ای را که برای خود طرح کرد غلبه بر قدرت بود، بی آن که موضوعی که می گوئیم با این مسأله که آیا جنگ داخلی «عموماً» از پیامدهای اجتناب ناپذیر انقلاب هست یا نیست بسته گی داشته باشد. «عموماً» در این واقعیت شبهه نیست که به هر تقدیر، در روسیه و آلمان و قسمت هائی از اتریش- هنگری سابق پیش رفت طبقه ی زحمت کش شکل جنگ داخلی به خود گرفت، و آن هم نه تنها در جبهه های داخلی بلکه حتی در جبهه های خارجی. اگر جنگ آزمائی جنبه ی قوی طبقه ی زحمت کش نباشد و بین الملل کارگران فقط برای دوره های صلح مناسب باشد، آن گاه می توانیم صلیب هائی هم بر مزار انقلاب و سوسیالیزم برپا کنیم؛ زیرا که جنگ آزمائی کاملاً جنبه ی قوی هر کشور سرمایه داری است که بی جنگ برتری کارگران را نخواهد پذیرفت. در این صورت فقط اعلام این نکته باقی می ماند که این دموکراسی به اصطلاح «جامعه گرا» چیزی نیست جز صفت ملازم با جامعه ی سرمایه داری و حکومت پارلمانی طبقه ی متوسط یعنی آن چه ابرت ها^{۳۴}،

Ebert -^{۳۴}

شیدمان ها^{۳۵} و رنودل ها^{۳۶} به آن عمل می کنند و آن چه ظاهراً هنوز کائوتسکی به زبان به آن معترض است.

جنگ آزمانی جنبه ی قوی کمون نبود. کاملاً صحیح است؛ و به همین دلیل است که در هم کوبیده شد؛ و چه بی رحمانه کوبیده شد!

فیو^{۳۷} آزادی خواه بسیار معتدل در زمان خود نوشت: «برای پاسخ گویی به این گونه کشتارها در تاریخ ملت های متمدن باید شدت عمل های سولا^{۳۸} و آتونوس و اکتاویوس^{۳۹} را به یاد بیاوریم. جنگ های دینی زمان آخرین پادشاهان والوا^{۴۰} و شب سن بارتلمی^{۴۱} و حکومت وحشت پیش این ها بازی هائی بچه گانه شمرده می شوند. فقط در هفته ی آخر ماه مه در پاریس ۱۷،۰۰۰ نعش شورشیان فدرال ها جمع آوری شد... و کشتار تا ۱۵ ژوئن هم چنان ادامه داشت.»

«بعد از همه چیز، جنگ آزمانی جنبه ی قوی طبقه ی زحمت کش نیست.»
راست نیست! کارگران روسی نشان داده اند که می توانند «ابزار جنگ» را هم خوب به کار به برند. در این جا ناظر گامی بسیار بزرگ به پیش در جهت مقایسه با کمون هستیم. هرگز موضوع انکار کمون در کار نیست. زیرا که

^{۳۵} - فیلیپ شیدمان Philip Scheidmann ۱۸۶۵ تا ۱۹۳۷ و فریدریش ابرت Friedrich Ebert ۱۸۷۰ تا ۱۹۲۵ دو سوسیال دموکرات جناح راست، رهبران حزب سوسیال دموکرات آلمان که از نقش میهن خود در جنگ جهانی اول پشتیبانی کردند. با عنوان عضو دولت، مسئول فرونشاندن طغیان انقلابی آلمان در ۱۹۱۸، و کشتن کارل لیب کنشت Karl Liebknecht و روز الوکزامبورگ Rosa Luxemburg بودند. (ن)

^{۳۶} - Renaudel

^{۳۷} - Fiaux

^{۳۸} - سولا Sulla، لوکیوس کرنتیوس (۱۳۸-۷۸ ق.م.) سردار و دیکتاتور رومی.

^{۳۹} - اکتاویوس Octavius خانواده ای رومی که مردان شمشیر و سیاست متعدد از آن بیرون آمدند، که از آن میان Gnaeus (متوفی ۸۷ ق.م.) باسولا هم کاری داشت.

^{۴۰} - والوا، سلسله پادشاهی فرانسه از ۱۳۲۸ تا ۱۵۸۹.

^{۴۱} - سن بارتلمی، شب، قتل عام ۳۰۰۰ از پروتستان های فرانسه به دستور شارل ششم پادشاه فرانسه در شب ۲۳ اوت ۱۵۷۲، موجب از سرگرفته شدن جنگ های مذهبی شد.

سنت های کمون در بیچارگی آن نیست. بلکه در ارانه ی کار آن است. کمون ضعیف بود. برای کامل کردن کار او ما نیرومند شده ایم. کمون درهم شکست. ما ضربت پشت سر ضربت بر جلادان کمون فرو می باریم. ما انتقام کمون را می گیریم و کین او را خواهیم خواست.

از ۱۶۷،۰۰۰ گارد ملی که حقوق می گرفتند بیست تا سی هزار تن به میدان جنگ رفتند. این عددها وسیله ی جالب دقتی هستند برای نتیجه گرفتن نقش دموکراسی صوری در یک دوره ی انقلابی. درباره ی رأی کمون پاریس تصمیم گرفته شد اما نه در انتخابات، بلکه در نبردهای با لشکریان تی یر. یک صد و شصت و هفت هزار گارد ملی نماینده ی توده ی بزرگ رأی دهندگان بودند. اما در حقیقت، در عرصه های نبرد، سرنوشت کمون به وسیله ی بیست تا سی هزار تن مشخص شد؛ اقلیت فداکار جنگ جو. این اقلیت تنها نماد: فقط با روشی دلیرانه تر و فداکارانه تر خواست اکثریت را بیان کرد. اما با این همه اقلیت بود. دیگران که در لحظه ی بحرانی رو پنهان کردند دشمن کمون نبودند؛ برعکس فعالانه یا منفعلانه از آن پشتیبانی کردند، اما از جنبه ی سیاسی کمتر هوشیار و کمتر مصمم بودند. در عرصه ی دموکراسی سیاسی سطح پائین تر هشیاری سیاسی شان به آنان مجال داد که فریب ماجراجویان و حقه بازان و نادرست های طبقه ی متوسط را به خورند، و نیز فریب دوست هانی کودن و نادان را، که در حقیقت خودشان خود را گول می زدند. اما در جنگ طبقاتی آشکار، تعداد بیشتر یا کمتری از اقلیت فداکار پیروی کردند. و این پیروی بود که به صورت تشکیل گارد ملی جلوه گر شد. اگر عمر کمون درازتر می بود این رابطه ی بین جلوداران و عمده ی قوای توده ی زحمت کش بیشتر از پیش استوار می شد.

سازمانی که در جریان آنی مبارزه ی آشکار به وجود می آید، همانند سازمان توده های کارگر بدل به سازمان دیکتاتوری آن ها می شود، یعنی شورای نمایندگان زحمت کش مسلح.

در یک قطار نظامی شوروی، ۱۹۲۰

بازنویس: اکبر سعیدی

آدرس اینترنتی کتاب خانه: <http://www.iwsn.org/nashr.htm>

آدرس پستی: BM Kargar, London WC1N 3XX, UK

ایمیل: yasharzarri@yahoo.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۳